

پدرسالاری را اول در خودمان بکشیم

معرفی شماره ۳۹ مجله **تجربه**



فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

شماره ۳۹ مجله «تجربه» به‌تازگی روی دکه‌های مطبوعات آمده است. عکس یک جلد این مجله به اکتای براهنی اختصاص پیدا کرده؛ کارگردانی که در چند ماه اخیر و پس از فقط یک سانس اکران فیلم «پیرسر»، توجه‌ها را به خودش جلب کرده و بسیاری امیدوار شده‌اند که حالا می‌شود نام او را نیز به لیست سینماگران جوان و خوش‌فکر سینمای ایران افزود. در این سال‌ها بسیاری با اشاره به سيطرة کم‌دی‌های بدساخت در گیشه، از سکنته مغزی سینمای ایران سخن گفته بودند. پژمان موسوی، سردبیر «تجربه» نوشته است: «سینما پیش از هر چیز، ابزار بیان و روایت انسان است» و مخاطب امروز هم «نگاهش بیشتر به «شرافت» و «حق‌گویی» است تا «پروداکشن» و «کشت»».

اکتای براهنی هم در گفت‌وگو با حامد قریب و ملیکا نصیری از عزم راسخ خود برای ماندن در ایران و فیلم‌ساختن گفته است: چیزی که در زیر‌تیر این مصاحبه نیز بسیار گویا آمده است: «نه مهاجرت می‌کنم، نه زیر بار ممیزی می‌روم.» براهنی گفته: «من به‌هیچ‌عنوان حاضر نیستم از ایران بیرون بروم. یعنی اگر فیلم نسازم هم از ایران نمی‌روم. اگر به اینجا بمب بخورد هم نمی‌روم. من در ایران، حال دیگری دارم. روزهایی در گذشته بوده که فکر کردم شاید هیچ‌وقت فیلم‌ساز نشوم و با این روش امکان ندارد که بتوانم فیلم مورد علاقه خودم را بسازم، خیلی ناامید و بی‌پول شدم اما در ایران ماندم. عاشق اینجا هستم. در عین حال من به‌اندازه‌ای برای ساخت فیلم‌هایم پافشاری کردم که حتی اطرافیانم مسخره‌ام کردند و گفتند، دیوانه است.» اینک اما انگار سماجت براهنی جوان، جواب داده و فیلم‌اش تحسین‌ها را برانگیخته است: فیلمی درباره پدری مستبد که خانه‌ای را غصب کرده و در آن ترکنازی می‌کند. براهنی البته با اینکه فیلم را استعاره‌ای از زندگی کنونی در ایران بدانیم، چندان موافقتی ندارد: «شاید به‌طور ناخودآگاه تعبیری از اثر صورت بگیرد و آن را با ایران کنونی مقایسه کند اما نمی‌خواهم اثرم به چنین نتیجه‌گیری‌هایی محدود شود. فیلم با نقاشی از نادرشاه پایان می‌گیرد و به پدرسالاری به‌شکل تاریخی و مطلق آن اشاره دارد. احتمال این هست که تفسیرها به سوی شرایط امروز برود، اما فیلم درباره پدرسالاری در جهان بیرون و جهان‌نمادین است، پدیده‌ای که دنیا در حال تلاش برای فرار از آن است. تمام جریانات فمینیسم، زن و حقوق بشر در متمم قانون اساسی آمریکا آمده تا مردم آنها را از پدرسالاری رها کند، اما ما هنوز گرفتار آن هستیم؛ باید اول این پدرسالاری را در خود بکشیم.»

در بخش دیگری از «تجربه»، به فیلم «ها» پرداخته شده؛ فیلمی به کارگردانی حسام فرهمند که در مصاحبه‌اش گفته، شورای پروانه ساخت ارشاد معتقد بوده فیلم «سیاه‌نمایی» است. شهاب حسینی که بازیگر اصلی این فیلم است، در مصاحبه‌اش اما انگار جواب شورای ارشاد را داده و به این نکته اشاره کرده که اولاً «حذف صورت‌مسئلت، راه حل نیست» و ثانیاً «آزادی طرح موضوعات جامعه در سینمای آن جامعه است که نشان از بلوغ فکری یک جامعه دارد.» او اشاره‌ای هم کرده به شخصیت پدر این فیلم که خودش آن را بازی کرده و گفته است: «پدرانی که نسل ما را پرورش می‌دادند، با ترسیم یک زندگی و درآمدی مکفی که آبروی‌شان را حفظ کند، موفق به اداره زندگی و ادای وظیفه پدری می‌شدند. اما امروز آیا می‌توانند؟ ممکن است بشود، ولی به خون جگر می‌شود.»



هرچه خواستار ملاقات با قندک و از آن سو قندک هرچه خواستار ملاقات با تلخک می‌شود، هیچ‌یک به مرادشان نمی‌رسند. تلخک و قندک دست‌آخر یکدیگر را در بار عامی که تلخک در روزهای پایانی حکومت یک‌ساله خود می‌دهد، ملاقات می‌کنند. این جاست که قندک از تلخک می‌پرسد، مگر نمی‌گفتی اگر حاکم شوی کاری می‌کنی که گِرج و میش از یک چشمه آب بخورند؟! و تلخک به تلخی پاسخ می‌دهد، شمشیری که به من داده بودند فقط دسته داشت، نه تیغه!«

او با ریاکارانه و غرض‌ورزانه خواندن رفتار بازیبن مذکور، می‌افزاید: «باتوجه به این‌که «تخت‌وخنجر» نخستین نمایشنامه سیاه‌بازی من بود، تنها نظر به تجربیاتی که طی سالیان‌سال اجرای نمایش ایرانی کسب کرده بودم، در بازنویسی‌اش به تقویت ساختار آن پرداختم بی‌آن‌که تغییری در محتوایش ایجاد کنم. درنتیجه این سوال مطرح می‌شود که چرا و چطور اثری در یک دوره تاریخی از اجرا منع می‌شود و سالیان بعد همان اثر، اجازه روی‌صحنه‌رفتن و چاپ پیدا می‌کند؟! درواقع چرا «تخت‌وخنجر» بی‌آن‌که تغییری در محتوایش ایجاد شود، در سال ۱۳۶۳ از اجرا منع شد و در سال ۱۳۸۰ اجازه اجرا گرفت؟ آیا پاسخ این سوال، چیزی جز غرض‌ورزی بازیبینی است که در سال ۱۳۶۳ به بازیبینی اثر ما پرداخت؟ و آیا می‌توان به چیزی جز سو-تعبیری که او به گوش مدیران وقت خواند، اشاره کرد؟«

▼ داوود داداشی در نقش سعدی افشار

ضلع سوم گفت‌وگوی میان میرزا فتحعلی آخوندزاده و مولیر؛ دو نمایشنامه‌نویس زخم‌خورده از سانسور به‌واسطه نقد ریاکاری و ریاکاران در آثارشان؛ «تخت‌وخنجر» و «تارتوف»، داوود داداشی - از شاگردان داوود فتحعلی‌بیگی، بازیگر پیشکسوت نمایش‌های ایرانی و سیاه‌باز شناخته‌شده در نقش سعدی افشار - است. سعدالله رحمت‌خواه معروف به سعدی افشار (۱۳۹۲-۱۳۱۳)، در زمان حیاتش به‌عنوان آخرین بازمانده نسل سیاه‌بازان قدیمی نمایش ایرانی و از بر جسته‌ترین هنرمندان نمایش تخت‌حوضی شناخته می‌شد. داوود داداشی در نقش سعدی افشار، وجه سوم ریاکاری و رفتار ریاکارانه را روی صحنه «شب‌نشینی با مولیر» به نمایش درمی‌آورد. فتحعلی‌بیگی به‌عنوان سخن پایانی و پس از اشاره به سه ضلع مثلی که «شب‌نشینی مولیر» را شکل داده‌اند، در این مورد می‌گوید: «او که در ابتدای نمایش با بی‌میلی تمام پیشنهاد نشستن بر تخت پادشاهی را رد می‌کند، در طول اثر، به‌واسطه چاپلوسی و ریاکاری ریاکارانی که دوره‌اش کرده‌اند، دچار چنان تبختر و توهمی می‌شود که جلد را به جان اطرافیانش می‌اندازد. حضور تمثیلی سیاه در نمایش «شب‌نشینی با مولیر» به گفته داوود فتحعلی‌بیگی، به تبعات عدم مراقبت کسانی که در رأس قدرتند اشاره دارد. عدم مراقبتی که به گفته این استاد نمایش‌های ایرانی، راه را برای «دغل‌دوستان» و «مگس‌ان گرد شیرینی» باز می‌کند و تبختری را موجب می‌شود که راه فساد و تباهی را هموار می‌سازد.»

با مولیر»، من نقش او را روی صحنه ایفا می‌کنم، در جهان خیالی اثر، نمایشنامه‌ای در نقد ریاکاری و ریاکاران به‌نام «تخت‌وخنجر» نوشته و هم‌چون مولیر مورد حمله قرار گرفته و اثرش زیر تیغ سانسور رفته است.» او با اشاره به این‌که «ریاکاری یکی از صفات رذیلانه بشر در تمام طول تاریخ بوده است»، وجه مشترک «تارتوف» و «تخت‌وخنجر» را نقد این صفت رذیله می‌خواند و ادامه می‌دهد: «نمایشنامه «تخت‌وخنجر» در جهان واقعی، نخستین نمایشنامه سیاه‌بازی من است که قرار بود در سال ۱۳۶۳ به کارگردانی مجید جعفری و با حضور جمعی از بازیگران پیشکسوت هم‌چون سعدی افشار، مهدی سنایی، حسن شمشاد و... روی صحنه برود. گروه ما با این‌که چند ماهی را نیز صرف تمرین کرد اما درنهایت از روی‌صحنه‌رفتن منع شدیم. باین‌حساب، من برای نگارش بخشی از مکالمات میان میرزا فتحعلی آخوندزاده و مولیر روی صحنه نمایش «شب‌نشینی با مولیر»؛ دو نمایشنامه‌نویس با دو نمایشنامه در نقد ریاکاری و ریاکاران که هر دو با ممانعت روبه‌رو شده‌اند، به عریضه‌های مولیر خطاب به لوئی چهاردهم، پادشاه فرانسه استناد کردم.»

▼ توقیف «تخت‌وخنجر» قرینه توقیف «تارتوف»

این استاد پیشکسوت نمایش‌های ایرانی می‌گوید، زمانی که در حال خواندن عریضه‌های مذکور بود بی‌اختیار به یاد سال ۱۳۶۳، ممانعت از روی‌صحنه‌بردن نمونه اول نمایشنامه «تخت و خنجر» و برخورد‌های صورت‌گرفته با خودش افتاد. اتفاقی که در موردش چنین می‌گوید: «نمایشنامه «تخت‌وخنجر» نمایشنامه‌ای بود شکل‌گرفته تحت‌تاثیر چند جمله از بیانات امام علی(ع) در نهج‌البلاغه که سرگذشت دو سیاه را روایت می‌کرد. جالب است که من آن‌زمان، به‌خاطر استناد به یکی از منابع مهم اعتقادی شیعیان، انتظار تشویق و تحسین داشتم حال آن‌که در عمل به‌مدت ۱۸ سال از روی‌صحنه‌بردن این اثر منع شدم. خاطرم هست که برای روی‌صحنه‌رفتن «تخت‌وخنجر» در سال ۱۳۶۳ در تالار هنر ابتدا حتی مجوز هم صادر شد اما بازیبن اثر، در ادامه تعبیری نادرست از آن به مدیران وقت گزارش کرد که لغو مجوز را به همراه داشت. مجوزی که من هم چنان نسخه‌ای از آن در اختیار دارم.»

او با اشاره به اجرای این اثر نمایشی در سال ۱۳۸۰ در تماشاخانه سنگلج، ادامه می‌دهد: «نسخه بازنویسی‌شده «تخت‌وخنجر» در سال ۱۳۸۰ به‌مدت ۶۰ شب در تالار سنگلج روی صحنه رفت. باتوجه به این‌که همین نسخه بازنویسی‌شده به چاپ هم رسید، باید تأکید کنم بازنویسی صورت‌گرفته، بازنویسی ساختاری بود و به‌هیچ‌عنوان تغییری در محتوای اثر ایجاد نشد. درواقع داستان همان داستان تمثیلی نسخه اولیه بود؛ داستان تلخک و قندک؛ دو سیاهی که هنگام کفترپرانی برای انتخاب حاکم یک‌ساله شهری، وارد این شهر می‌شوند. کفتر به‌صورت اتفاقی بر شانه تلخک می‌نشیند. پس تلخک به پادشاهی می‌رسد و قندک در شهر آواره می‌شود. تلخک

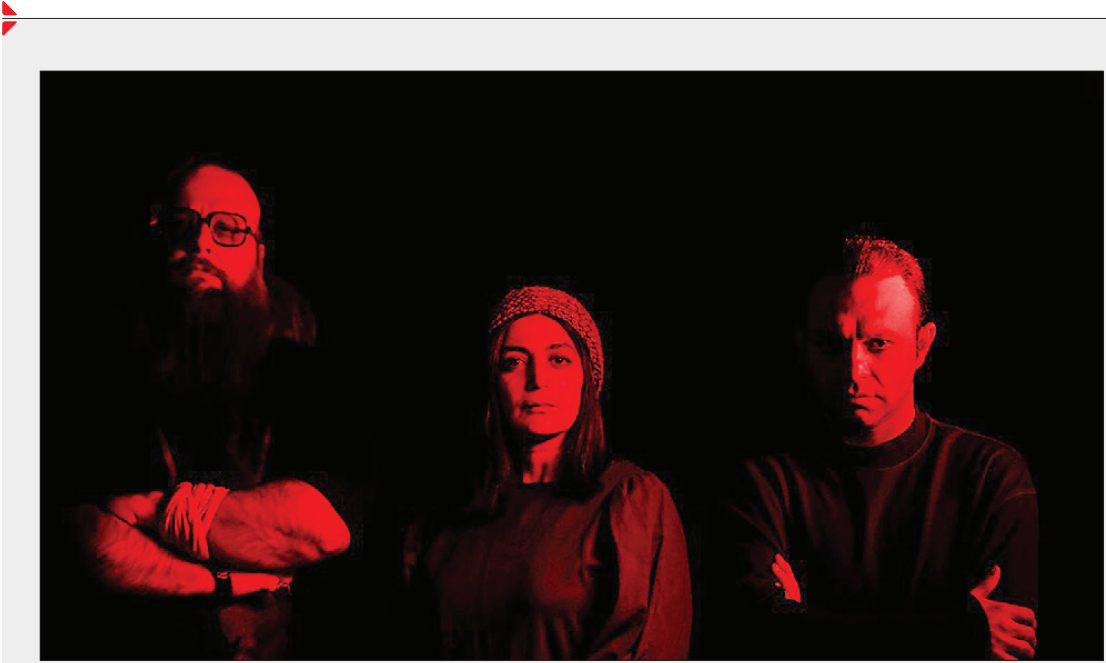
فتحعلی‌بیگی در آن اقدام به هم‌نشین کردن مولیر، نمایشنامه‌نویس فرانسوی و میرزا فتحعلی آخوندزاده، از پیشگامان فن نمایشنامه‌نویسی به‌عنوان نویسنده خیالی «تخت‌وخنجر» کرده است. در این شب‌نشینی ازیک‌سو، مولیر آن‌چه را که برای نمایشنامه‌اش در نقد ریاکاری؛ «تارتوف» رخ داد شرح می‌دهد و ازسوی‌دیگر، میرزا فتحعلی آخوندزاده از اتفاقات رخ‌داده برای نمایشنامه‌اش؛ «تخت‌وخنجر» توسط بازیبینی ریاکار می‌گوید. فتحعلی‌بیگی که معتقد است ریاکاری نه در یک شکل که به اشکال گوناگون ظاهر می‌شود، به حضور این دو نمایشنامه‌نویس بر صحنه کفایت نمی‌کند و پای سعدی افشار را هم به این شب‌نشینی می‌کشد. نقش سعدالله رحمت‌خواه معروف به سعدی افشار (۱۳۹۲-۱۳۱۳) - که در زمان حیات‌اش به‌عنوان آخرین بازمانده نسل سیاه‌بازان قدیمی نمایش ایرانی شناخته می‌شد - در «شب‌نشینی با مولیر» به داوود داداشی از سیاه‌بازان شناخته‌شده سپرده شده است. داداشی به‌عنوان ضلع سوم نقد ریاکاری، سیاهی را به نمایش می‌گذارد که به‌رغم میل اش به پادشاهی یک‌شبه رسیده و به‌واسطه رفتار ریاکارانه اطرافیان تملق‌گویش، دچار چنان تبختری شده است که جلد را به جان اطرافیانش می‌اندازد. داوود فتحعلی‌بیگی در مقام نمایشنامه‌نویس، کارگردان و بازیگر نقش میرزا فتحعلی آخوندزاده تا ۱۴ خردادماه هر شب ساعت ۱۹ و ۳۰ دقیقه با نمایش «شب‌نشینی مولیر» روی صحنه خواهد رفت.

▼ گفت‌وگوی میان میرزا فتحعلی آخوندزاده، از پیشگامان

فن نمایشنامه‌نویسی در ایران و مولیر، نمایشنامه‌نویس فرانسوی روی صحنه نمایش «شب‌نشینی با مولیر» نقطه آغاز این اثر است. گفت‌وگویی که فتحعلی‌بیگی می‌گوید، برای تنظیم آن به عریضه‌های مولیر خطاب به لوئی چهاردهم، پادشاه فرانسه استناد کرده است. فتحعلی‌بیگی در این‌مورد توضیح می‌دهد: «من برای تنظیم گفت‌وگوهای میان میرزا فتحعلی آخوندزاده، از پیشگامان فن نمایشنامه‌نویسی در ایران و مولیر، نمایشنامه‌نویس فرانسوی روی صحنه نمایش «شب‌نشینی با مولیر» به «عریضه‌های نخست، دوم و سوم» مولیر خطاب به لوئی چهاردهم، پادشاه فرانسه که مهشید نونهالی در ابتدای ترجمه‌اش از «تارتوف» مولیر آورده است، استناد کردم. چیزی که در عریضه‌های مولیر به پادشاه بر آن تأکید شده، این است که مولیر، آفریدن «تارتوف» به‌عنوان یک اثر کم‌دی را که در آن به بی‌اعتبارکردن ریاکاران پرداخته شده است، خدمتی به همه اداهای حساب‌شده این آدم‌های زیاده‌خوب است و این‌که همه شیادی‌های پنهان این زاهدان، ربایی را نمایان سازد؛ کسانی که می‌خواهند مردم را با تعصبی تقلیدی و شفقتی گمراه‌کننده فریب دهند. مولیر اشاره می‌کند که همین افشاگری دلیل حملاتی است که نسبت به او صورت گرفته است. میرزا فتحعلی آخوندزاده که در نمایش «شب‌نشینی

افشاگری و اغواگری بر سر جنازه شوهر را ضرورت بخشیده. نقش سگ را صابر ابر با هیبتی متفاوت بازی می‌کند و تفاوتی معنادار با نمایش اول دارد. نیم‌تنه و گردنبند طبی، بدن این حیوان زیان‌بسته را به اسارت درآورده و ناگزیر تحرک سگی چموش چون او را کاهش داده است. این سگِ گوش به فرمان، برای صاحب خویش یخ می‌شکند، گاه حتی به تماشاگران بی‌توجه حاضر در سالن بلک‌باکس باغ کتاب، چشم‌غره می‌رود و تلفن همراه‌شان را ضبط می‌کند. مومو را می‌توان انتظام‌بخش صحنه دانست و از حضورش، آرامش و هراس را توأمان دریافت کرد. برای صابر ابر در مقام بازیگر، نقش مومو درواقع چالش‌برانگیز بوده است. به هر حال بازنمایی زیست یک سگ در مکانی چون حمام که لغزنده است، در بازی صابر ابر خود را نشان داده است. او البته توانسته با مهارت و نابهنگامی از ملال و یکنواختی ساختار مونولوگی اجرا بکاهد و حضوری موثر داشته باشد. به هر حال نباید از یاد برد که همکاری صابر ابر و الهام کردا در این سال‌ها، اغلب به اجراهای به‌یادماندنی منتهی شده و همان‌طور که بیان شد، تجربه نمایش «مالی سویینی» گواه این مدعاست. این دو نفر با شناختی که از یکدیگر دارند به‌راحتی می‌توانند از پس دقایق دشوار یک اجرا برآمده و کار را با مهارت به پیش ببرند. در این نمایش هم حضور این دو بازیگر به‌نوعی تکمیل‌کننده دیگری است و اجرا بدون حضور هرکدام بی‌شک خسته‌کننده و ملالت‌بار می‌شود. اما تماشای این اجرای یک‌ساعته در سالن بلک‌باکس باغ کتاب، نشان از هماهنگی خوب این دو نفر هنگام اجراپذیرکردن یک متن دشوار دارد.

درنهایت می‌توان گفت که اجرای «امشب به صرف بورش و خون به روایت نازنین»، با چرخشی که از اتمسفر اجرای اول داشته، در تلاش است بیان زنانه‌ای را از دل ادبیات مستحکم و دوران‌ساز داستایوفسکی بیرون کشیده و آن را از نو صورتبندی و روایت کند. اینجا هم تعامل با تماشاگران طبقه متوسط شهر تهران مدنظر بوده و تا حد ممکن از طریق حضور صحنه‌ای نازنین به اجرا درمی‌آید. گفتار نازنین با آن‌که گاهی گرفتار بازتولیدکردن کلیشه‌های جنسیتی «مرد قوی و ظالم و زن خوب و قربانی» است، اما تا حدودی توانسته خصلت شاعرانه و تخیل‌ورزانه زنانه را هم به نمایش گذارد و به رئالیسمی شاعرانه



میدان دهد که هدف‌اش تحریک احساسات انسانی و فاصله‌گرفتن از لوگوس‌محوری مردانه است. خوشبختانه این اجرا نسبت به اجرای قبلی صابر ابر، بیشتر به بدن‌مندی بازیگران گشوده است و توانسته از گفتار‌محوری تا حدودی فاصله گرفته و بر بدن بازیگران تمرکز کند. به‌طور مثال زیر آب بردن سر، تجربه خفگی، حتی شلیک کردن، بر زمین افتادن و جاری شدن خون، به میانجی بدن ممکن شده و فضای نمایش را تماشایی می‌کند. اما همچنان در این اجرا هم امر اجتماعی تا حدودی غایب است و نسبت اجرا با مناسبات اینجا و اکنونی ما چندان که باید، روشن نیست. این‌ها نکاتی است که می‌توان از سیاست اقتباس یزدانی‌خرم در قبال یک اثر کلاسیک ادبی پرسید و ضرورت‌ها و امکان‌های نامکشوف را پی گرفت. نازنین داستایوفسکی